

نقش پدر در سازندگی کودک

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

دکتر رضا شاپوریان - استاد دانشگاه

آیا پدر هم باید در امر نگهداری کودک سهیم باشد؟

بدیهی است که جواب این پرسش مثبت است. و برای من تعجب آور است که چرا اکثر کتاب‌های هائی که در باره نحوه مواظبت از کودک نوشته شده است بدین مساله توجه بسیار ناچیزی مبذول داشته و نقش پدر را کاملاً مورد تجاهل قرار داده‌اند و آنها را مجبور ساخته‌اند به عنوان یکی از والدین نقش محدودی داشته باشند. البته اگر پدر وظایف خود را تنها تحصیل پول و برقراری نظم و دیسپلین در خانواده بداند نباید توقع بیشتری هم از او داشت. احساس من ایز است که پدر بودن احساسی بسیار ارضاءکننده و با ارزش است و پدر بودن بهمان اندازه جالب است که مادر بودن. احساس پدری کردن بانوعی احساس کمال یافتگی توأم است و جالبترین تجارب زندگی را توصیف می‌کند، تجربه‌ای که حاکی از این است که فرد به انسان دیگری هستی بخشیده است. همچنین پدر بودن فرصتی را به فرد می‌دهد که روی پرورش و رشد فرد دیگری نظارت داشته باشد، از دیگری حمایت کند و در نتیجه در جامعه برای خود صاحب موقعیتی گردد. مهمترین مسرت خاطر که شما به عنوان پدر خواهید داشت تحسین و تمجید توأم با عشق و محبتی



است که از فرزندانان دریافت می-
کنید.

بسیاری از پدران خشنودی
عاطفی خود را که بطور مستقیم در
پاسخ‌های کودکان خود احساس می-
کنند عظیم‌ترین امتیاز پدر بودن خود
محسوب می‌دارند. پدر بودن به‌فرد
فرصت می‌دهد که بار دیگر نسبت به
سرگرمی‌های دلنشینی، دوران کودکی
خود توجه نماید. و در حقیقت ما باید
از کودکان خود سپاسگزار باشیم که
بما امکان می‌دهند مسرت پدر و مادر
بودن را بخوبی احساس نمائیم. ولی
بعضی اوقات واقعا تعجب می‌کنم که
چرا بسیاری از پدران فاقد این
احساسات دلیذیرند.

شاید علتی که من می‌توانم برای
گفته اخیر ذکر کنم این باشد که
فرهنگ ما نسبت به نقش پدر بودن
در مقایسه با سایر امتیازات کمتر
تاکید می‌کند. تصور من این است که
اکنون زمان آن رسیده است که ما روی
اهمیت این امر زیاده‌تر تکیه کنیم و
عشق پدری و مادری را بیشتر پاس
داریم پدر بودن و در عین حال از
کودکان پرستاری کردن در شان
مردان نیست. ولی بنظر من پدر باید
دوست بدارد و محبت نماید. بعبارت
دیگر يك پدر خوب در حقیقت تاحدی
شبه يك مادر خوب است.

به علل بسیار فراوان پدران
قادر نیستند مانند مادران بطور مداوم
با کودکان خود در ارتباط باشند. ولی
نباید تصور کرد اگر پدر گاه‌بگاه
وقت خود را صرف فرزندش نماید از
اهمیت مقامش کاسته می‌شود، بلکه
شاید آنرا هم بالاتر بود. از همه اینها
گذشته كودك اگر گاهی اوقات با
پدرش تنها باشد احساس رضایت
خاطر خواهد کرد. پدر خوب گاه‌بگاه
همه فرزندانش را جمع می‌کند و با
آنها به گردش و بازی می‌پردازد. این
کار در عین حالیکه هم مسرت‌بخش و
هم با ارزش است نیاز کودکان را نیز
که مایلند گاه‌بگاه با پدر خود تنها
باشند ارضاء می‌نماید.

فقدان پدر روی سایر افراد خانواده چه نوع تأثیرات احتمالی خواهد داشت؟

مطالعات علمی که در زمینه
محروم بودن از وجود پدر صورت
گرفته بخوبی باین سؤال پاسخ می-
دهد. نتیجه این مطالعات کاملا حاکی
از این بوده است که علاقه پدر به‌نظم
و دیسپلین توام با رفتار متین و
محبت‌آمیزش در حکم عاملی است که
روی شکل‌گیری شخصیت كودك تأثیر
می‌گذارد. بگفته دیگر عقیده کلی این
است که پدر نقش بسیار موثری در
نحوه تحصیل هویت جنسی كودك و
همچنین تشخیص مفهوم خوب از بد

توسط او بازی می‌کند. بدیهی است فقدان پدر کودک را از درک بسیاری از تجارب مسرت‌بخش محروم می‌-

سازد تحقیقات انجام شده حاکی از این است که پسر بچه‌هایی که پدرانشان در خدمت سربازی بوده‌اند به‌نگام حضور در گروه، بیشتر تمایل به جنس مونث از خود نشان می‌داده‌اند تا پسرانی که در خانه با پدر خود زندگی می‌کرده‌اند. این تمایل به جنس مونث حتی پس از بازگشت پدر به آغوش خانواده نیز همچنان در رفتار این کودکان قابل مشاهده بوده است. از این گذشته پسرانی که در سال اول زندگی از همنشینی با پدر محروم بوده‌اند دارای مشکلات رفتاری زیادتری بوده‌اند. این افراد نه تنها از لحاظ برقراری ارتباط با افراد بزرگسال دارای ناراحتی‌هایی بوده‌اند بلکه روابط آنان با سایر کودکان نیز دستخوش اختلال بوده است.

مطالعات دیگر نشان داده است که بین رفتار بزه‌کارانه پسر بچه‌ها و فقدان پدر یا پدر جانشینی ارتباط چشمگیری وجود داشته است. در این مطالعات یا پدر بکلی وجود نداشته و یا پدر بعنوان فردی ضعیف از قدرت کافی در خانواده برخوردار نبوده است. نتیجه مطالعه اخیر نشان می‌دهد که تنها فقدان فیزیکی پدر عامل

اساسی نیست. زیرا داشتن يك پدر ضعیف که قادر نیست بخوبی مسئولیت‌های خود را بعنوان يك پدر انجام دهد بمراتب بدتر از نداشتن پدر است. عبارت دیگر اگر پدر وجود داشته باشد ولی نتواند نقش موثر خود را بخوبی ایفا نماید در حقیقت موجب می‌شود تا فرد دیگری هم که می‌تواند بعنوان پدر جانشینی نقش اساسی او را در خانواده ایفا کند از انجام این عمل منصرف گردد.

فرزند من در ارتباط خود با پدرش چه معلومات خاصی می‌تواند بدست آورد؟

هر پدری معلومات سرشاری دارد که می‌تواند آنها را به فرزندان خود منتقل سازد. نقل و انتقال این معلومات بطور مستقیم با طرح سئوالات مربوط به زندگی شروع می‌شود. و سپس نوبت آموختن ارزش‌ها فرا می‌رسد. رفتار پدر با همسرش به کودک می‌آموزد که نقش شوهر در زندگی زناشویی چگونه است. همچنین فرزند بخوبی شاهد رفتار پدرش با سایر کودکان خانواده نیز می‌باشد. در خانواده‌هایی که پدر در مواظبت از کودکان نقش موثری دارد پسر بچه‌ها به‌نگام نیاز از روی میل و اشتیاق حاضر بیاری سایر کودکان خانواده خواهند شد. همچنین کودک بخوبی ناظر طرز رفتار پدرش با خودش می‌باشد و با توجه بدین ارتباط هم

بقیه در صفحه ۴۷

تفاهم میان شاگرد و معلم

که می پرسید چه شده است و چرا چند وقت است اینطور ناراحت است ، فرهاد جواب صحیحی نمی داد ، ولی مادرش از حرف های او چیزهایی دستگیرش شد و حس کرد که روابط فرهاد با خانم معلمش نباید خوب باشد و فرهاد ناراحتی و نگرانی از خانم معلم است ، او می گفت :

... من درس خود را خیلی خوب حاضر می کنم ولی وقتی داوطلب می شوم کس پای تخته بروم و درس خود را پس بدهم خانم معلم مرا صدا نمی کند ، بلکه از دیگران درس می پرسد .
یک بار دیگر فرهاد نزد مادرش شکایت کرده و گفت ؛ نمیدانم خانم معلم چرا با من بد شده است مرتب از من ایراد می گیرد و می گوید من احمق و تنبل هستم ...

یک روز دیگر هم او به مادرش می گفت خانم معلم با بچه های دیگر با لحن مهربان و صمیمی صحبت می کند ولی با من طور دیگری رفتار می کند و خیلی خشن است .

مادر که هر بار فرهاد را نصیحت می کرد و به او می گفت که اشتباه می کند ، خانم معلم خوبست و حتما رفتار نسنجیده ای از او سرزده است که مورد بی مهری قرار گرفته ، وقتی شکایت

نقش پدران و مادران در ایجاد این تفاهم چگونه است؟

مدتی بود که هر وقت فرهاد از مدرسه به خانه می آمد ، ناراحت بود ، مادرش حس می کرد که او نشاط سابق را ندارد ، متفکر و غمگین است و خیلی خشمگین و فرسوده بنظر می رسد موقعی



فرهاد را بطور مکرر شنید ، تصمیم گرفت به مدرسه برود و با خانم معلم او صحبت کند و وقتی آنجا رفت مشاهده کرد که حقیقت آنطوری که فرهاد می گوید نیست . خانم معلم می گفت : پسر شما کندذهن است ، به درس اصلا گوش نمی دهد ، از همه بدتر خط اوست و مثل آنست که مورچه راروی کاغذ راه انداخته باشند . مادر ناراحت شده وقتی به خانه برگشت تصمیم گرفت که با فرهاد کار کند و سعی کند که با کمک به درس و مشق عقب افتادگی او را جبران

نماید . ولی این کار بیهوده بود و نتیجه ای نیکشید تا آن که یک روز مادر مشاهده کرد که فرهاد گریه کنان به خانه آمد و گفت : خانم معلم امروز سر کلاس در حضور همه شاگردان گفت ، فرهاد مشق و تکلیف تو خیلی خیلی بد است و بعد دفترچه را بلند کرده و آن را نشان بچه های دیگر داد که همه ببینند من چقدر مشق خود را بد نوشته ام و همه را دعوت کرد که به این خط و مشق من بخرند . مادر به خودش گفت : بیچاره پسر من !

دیگر او خبر نداشت که فرهاد فقط یک قسمت از ماجرا را برایش گفته است و این موضوع دنباله هم پیدا کرده است فرهاد پس از کمی که گریه کرد گفت:

— آن وقت زنگ تفریح را که زدند خانم معلم شروع به داد و فریاد سر من کرد که چرا حرف بدی زده‌ام. مگر چه گفته بودی؟
فرهاد در حالی که درست نمی‌توانست حرف بزند جواب داد: به خدا من چیزی نگفتم ولی خانم معلم تصور کرده‌اند که من به ایشان حرف زشتی زده‌ام و حال آن که کاملاً اشتباه می‌کنند.

مادر به فکر فرو رفت و پس از سئوالات دیگری که از فرهاد کرد متوجه شد که او به هر حال حرف ناشایستی زده است و آن وقت خانم معلم هم او را تنبیه کرده و دستور داده است که روی نیمکتی به تنهایی بنشیند زیرا اگرچه‌های دیگر نزد او بنشینند اخلاقشان رافاسدمی‌کند.

روز بعد مادر فرهاد، بار دیگر به مدرسه رفت خانم معلم خیلی ناراحت و عصبانی بود و از او می‌خواست که در منزل خیلی مراقب فرهاد باشند و او را وادار کنند که تمام وقت درس بخواند و مشق بنویسد ولی در آخر کار سر خود را تکان داد و گفت:

با همه این احوال من تردید دارم که او امسال بتواند قبول شود و حتما در این کلاس می‌ماند مادر، وقتی از مدرسه برگشت، نمی-

دانست چه باید بکند، و حیران مانده بود که چرا فرهاد اینطور شده است و حال با او چه باید بکند، یکی از دوستان و آشنایانش توصیه کرد که خوبست در این مورد به معلم مشاور راهنمایی مراجعه نماید و ماجرای بی‌استعدادی پسرش را بگوید شاید راه حلی وجود داشته باشد، مادر فرهاد نزد یک معلم مشاور رفت و به او گفت:

— قبل از همه چیزی می‌خواهم پسر من را با تست مورد آزمایش هوش قرار دهید، من گمان نمی‌کنم آنطوری که خانم معلمش می‌گوید احق و بی‌استعداد باشد.

معلم مشاور یک تست و آزمایش هوش روی فرهاد کرد و نتیجه این آزمایش برخلاف انتظار بود زیرا نشان می‌داد که فرهاد دارای یک هوش و استعداد خوب و بالای حد متوسط است، پس بنابراین اشکالی که فرهاد با آن در مدرسه مواجه شده است ارتباط با کم‌هوشی و بی‌استعدادی نمی‌توانست داشته باشد، مادر ماجرائی را که پیش آمده بود برای روانشناس توضیح داد و پرسید:

— به این ترتیب فکر می‌کنید در این ماجرا گناه از خانم معلم باشد؟
ولی مشاور شانه‌های خود را تکان داد و جواب داد:

— نه خانم معلم او اصلاً گناهی ندارد او در کلاس خود، ۳۶ شاگرد دارد و منتهای سعی خود را هم کرده است که همه شاگردان در درس

خود پیش بروند ولی فرهاد نتوانسته است و مخصوصا مشق او که شما با خود آورده‌اید نشان می‌دهد که حق با خانم معلم است . .

مادر فرهاد با ناراحتی پرسید پس گناه از کیست؟ و حالا باید چه بکنیم؟ معلم مشاور به آرامی جواب داد:

— گناه از هیچکس نیست خانم، شما باید خیلی خوشحال باشید که در این مورد کاری را که بیشتر پدر و مادرها می‌کنند نکرده‌اید و آن فشار بی‌مورد به بچه است. میدانم خانم، گاهی اتفاق می‌افتد که یک معلم و شاگرد با یکدیگر توافق پیدا نمی‌کنند و به اصطلاح نمی‌توانند با هم کنار بیایند و یک سلسله ناراحتی و اشکال از همین عدم توافق شروع می‌شود. در مرحله اول معلم از دست آن بچه ناراحت می‌شود و او را تنبیه می‌کند روابط آنها بدتر می‌شود. شاگرد مقاومت بیشتری پیدا می‌کند و تمرکز هوش و حواس او سرکلاس کمتر می‌شود و در نتیجه در مشق و درس خود دچار اشتباه زیادتری از سابق می‌گردد، معلم که مشاهده می‌کند، این شاگرد بدتر شده است ناراحت‌تر می‌شود و کودک را تنبیه شدیدتری می‌کند و علاوه بر دادن نمره بد آبروی او را نزد بچه‌های دیگر هم می‌برد و کار به همین جا می‌کشد که شما گرفتار آن شده‌اید. در این موارد معمولا پدر و مادرها هم راه حل صحیحی را انتخاب نمی‌کنند عده‌ای وقتی نزد معلم رفتند حق را صددرصد به جانب

او می‌دهند و به توصیه‌ای که گفته است بیشتر مراقب درس و مشق فرزند خود باشند، وقتی منزل می‌آیند کودک خود را فحش و ناسزا می‌دهند و او را در اطاق زندانی می‌کنند تا درس بخواند ولی از این کار هیچ نتیجه‌ای نمی‌گیرند و بر عکس کودک آنها کودن‌تر می‌شود، عده‌ای دیگر از پدر و مادرها هم، معلم را متهم به اعمال غرض می‌کنند و وقتی به مدرسه رفتند با او مشاجره و یکی‌بدو می‌کنند که فرزندشان با هوش است و تقصیر از او نیست. آنها هم از کار خود نتیجه‌ای نمی‌گیرند زیرا در این صورت معلم به آن کودک بدبین‌تر می‌شود و روابط آنها بیش از پیش وخیم می‌گردد و در نتیجه کلاس برای کودک بکلی غیرقابل تحمل می‌شود.

مادر فرهاد که از توضیحات او نگران شده بود گفت:

پس راه حل چیست و در این موارد چه باید کرد؟

مشاور راهنمایی به آرامی جواب داد:

— راه حل همان کاریست که شما کرده‌اید

شما وقتی با این مشکل روبرو شدید صددرصد حق را به خانم معلم فرهاد ندادید ولی ضمن سعی کردید که حرف‌های او را خوب گوش کنید اشکالاتی را که پیش آمده است از زبان او بشنوید و در عین حال شما حق را صددرصد به فرهاد هم ندادید اما با وجود این، درصد برآمدید که به او کمک کنید و این درست همان کاریست

(ببینیم در صفحه ۵۰)

بچه‌ها و کمروئی

کمبودهای خود می‌کنند از سوی دیگر از اینکه مردم به کمبودها و ناتوانی او بی برده‌اند ناراحت می‌شود و این ناراحتی بر رفتار او تأثیر می‌گذارد به گونه‌ای که برناتوانی‌هایش می‌افزاید. از علائم کمروئی " سرخ شدن چهره"، " دست‌های مرطوب" و " اختلال در مثانه" را می‌توان نام برد. کودک کمرو با کوچکترین اشاره، صورتش سرخ می‌شود و از خجلت، دست‌هایش اغلب مرطوب است. از حضور در سر کلاس بیم دارد زیرا بعلت اختلال مثانه، مجبور است که گاه و بیگاه از کلاس خارج شود در حالی که شرم از آموزگار سبب می‌شود که از این کار خودداری کند.

بچه کمرو، نحوه سخن گفتنش با دیگران تفاوت بسیار دارد. او از شدت ناراحتی و ترس از اینکه نتواند مقصود خود را به درستی تفهیم کند، اغلب دچار لکنت زبان می‌شود و نمیتواند آنطور که شایسته است مطالب مورد نظرش را بیان کند. در صورتی که در تنهائی بخوبی می‌تواند همان مطالب را بازگو کند.

برخی از مربیان با دانش‌آموزان کمروئی مواجه شده‌اند که وقتی از آنها سؤال شده از شدت ناراحتی گفته‌اند گوششان نمی‌شنود و مورد سؤال را نشینده‌اند.

کودکان کمرو، عموماً " فکر و ذکر اولیاء را بخود مشغول میدارند، زیرا پدران و مادران اینگونه کودکان پیوسته از کمروئی آنان در ناراحتی بسر می‌برند و همواره در صحبت با دیگران نمی‌توانند از بیان ناراحتی خویش خودداری کنند. از اینکه می‌بینند فرزندشان برخلاف کودکان دیگر گوشه‌ای می‌نشیند و جست‌وجویی نمی‌کند یا مانند برخی از بچه‌ها، به اصطلاح "بلبل‌زبانی" نمی‌کند، نگرانند.

آنها حق دارند زیرا کمروئی سبب میشود که بمرور از اجتماع فاصله بگیرد کودکی که باید از هم اکنون اجتماعی زیستن را فراگیرد و با همبازیهای خویش انس و الفتی داشته باشد، پرجنب و جوش و پرحرارت بوده و فعال بآید، در اثر کمروئی به فردی گوشه‌نشین و غیر متمر تبدیل می‌شود.

شناختن کودکان کمرو، چندان مشکل نیست، حالات گوناگونی در طفل وجود دارد که به آسانی می‌توان بچه کمرو را از سایرین تشخیص داد: کودک کمرو همیشه مردد، دودل و نامطمئن است. او نقایص خود را بمراتب بزرگتر از آنچه هست می‌بیند و رفتارش سبب می‌شود که دیگران نیز به این نقایص پی ببرند. به این ترتیب با رفتار ناشایسته خویش دیگران را متوجه

درسش را هرگز یاد نمی‌گیرد. مادر کودک، متعجب بود که چگونه است که فرزندش نمیتواند آنچه را آموخته است در کلاس بازگو کند. بدیهی است که کمروزی سبب میشد که این کودک درس خوان و نه تنبل، در درس خودنماتنی کم بگیرد.

کودک کمرو، بخاطر اینکه بیم دارد سؤال کند، اگر موضوع یا مسأله‌ای را نفهمد در کلاس از معلم خود، نمی‌خواهد که آنرا دو باره تکرار کند و اگر مطلبی برایش مفهوم نیست آنرا از آموزگار خود نمی‌پرسد از این رو بتدریج در دروس مختلف ضعیف می‌شود و همواره نمرات کمی در امتحانات بدست می‌آورد.

کودکان کمرو سعی میکنند بهر نحوی که ممکن است از برخورد با دیگران بگریزند، زیرا برخورد و تماس‌های اجتماعی برای آنان ناخوشایند است بنابراین شکافی بین خود و مردم بوجود می‌آورند. کمرویی مانع از آن می‌شود که با دیگران آمد و رفت داشته باشند و در بحث‌های آنان شرکت جویند، از اینکه نمی‌توانند مطالب خود را تفهیم کنند، رنج می‌برند. در نتیجه در آینده فردی بسیار زود رنج حساس میشوند. با وجود تمایل بسیاری که به آشنائی با دیگران دارند، نمی‌دانند از چهره‌ای بایده‌آورد



و دسته‌ای دیگر گفته‌اند که در همان لحظه پرده‌ای جلوی چشمانشان را گرفته و متوجه سؤال آموزگار خود نشده‌اند.

مادری می‌گفت که هر شب به کودکش کمک میکرد تا دروسش را حفظ کند. حتی صبح زود نیز قبل از رفتن دخترش بمدرسه، از او میخواست که درسش را جواب دهد و وی نیز براحتی تمام درس را برای مادرش بازگو میکرد. در حالی که معلم این طفل همیشه از او شکایت داشت که

را نزد خود بنشانند و برایش درد دل کند، از نگاه عروسک که برای کودک گویای آنست که حرفهای او را می‌فهمد لذت می‌برد.

بازیهائی که در هوای آزاد انجام شوند برای این قبیل کودکان بسیار کم است. وقتی کوچک‌تر هستند ترجیح می‌دهند که با آب، شن یا ماسه بازی کنند.

زیان‌های کمروئی

بطور کلی شخص کمرو همیشه احساس حقارت می‌کند و از این احساس رنج می‌برد. و به امکانات خود اعتمادی ندارد و فکر می‌کند برای زندگی کردن ساخته نشده است. رفتار ناشیانه او سبب می‌شود که در اکثر کارها شکست بخورد و این شکست را بهانه می‌کند و دست به هیچ کاری نمی‌زند. بهر حال او سعی می‌کند از انجام هر کاری شانه خالی کند و برای ارضای خودخواهی و حساسیتش، کوشش می‌کند با کسانی دوستی و معاشرت داشته باشد که بنحوی از او پائین‌تر هستند. به این طریق تا حدی خود را ارضاء میکند.

اشتباه او در اینست که هیچوقت سعی نمی‌کند قوی‌تر و بهتر از آنچه هست شود بلکه فقط این مساله را در عالم رویا عملی می‌بیند و دلش نمی‌خواهد که هرگز از این رویا بیرون آید. ولی این کار برای او مضر است زیرا در عالم

شوند فقط در گوشه تنهایی در خیال خود را شخص نخست یک گروه بازی می‌دانند و از این احساس لذت می‌برند ولی بمحض آنکه بخواهند به آرزوهای خود جامه عمل بپوشانند، همه چیز یکباره فرو می‌ریزد.

بازیها و سرگرمی‌های کودک کمرو

کودک ذاتاً "علاقه به بازی دارد و می‌خواهد از کوچکترین فرصت استفاده کند و به بازی بپردازد به ویژه بازیهای دسته جمعی را بسیار دوست دارد، کودک کمرو خود را از دیگران کنار می‌کشد بنابراین از بازیهای دسته جمعی گریزان است. در مسابقات شرکت نمی‌کند بلکه از شکست می‌ترسد و از دیگران خجالت می‌کشد. همه این گوشه‌گیرها سبب می‌شود که او زندگی اجتماعی را فراموش کند. ممکن است کودکی گاه خواهان آن باشد که تنها در اتاقی بنشیند و فکر کند یا کاری را به تنهایی انجام دهد. این کار کاملاً "طبیعی" است و هر فردی در بعضی از موارد ترجیح میدهد که تنها باشد ولی اگر این تمایل به تنهایی، همیشگی باشد، غیرطبیعی است.

کودک کمرو به بازیها و سرگرمیهای رو می‌آورد که در تنهایی انجام شود. بطور مثال خواندن کتاب، کودک کمرو، دوست چندانی ندارد و اغلب دوستان او را اسباب بازیهایش تشکیل میدهند بچه کمرو ترجیح میدهد عروسکش

خیال تصور می‌کند که پیشرفتهای شایانی کرده است در صورتی که در عالم بیداری چنین نیست و این دو احساس ضد و نقیص بیشتر او را سرخورده و مایوس می‌کند .

بعضی از اوقات احساس می‌کند که آلت دست دیگران قرار گرفته است و این احساس بیشتر او را بطرف تنهائی سوق می‌دهد . محبت بزرگترها او را خوشنود می‌سازد و احساس میکند که پشت و پناهی دارد . دادن هدیه و اظهار محبت به کودک ، همواره او را خوشحال کرده برای مدت کمی ناراحتی‌هایش را از یادش میبرد ولی متأسفانه طول این زمان بسیار کم و ناچیز است و برای آنکه دوام داشته باشد پیوسته باید تجدید شود . زیرا این ارضای آنی هرگز به او اعتماد به نفس واقعی نمی‌دهد .

کودک با حساسیت بیش از حد خود همه چیز را درک می‌کند . برعکس تصور برخی از پدران و مادران که او را هنوز خیلی کوچکتر از آن می‌دانند که حرف‌های آنها را درک کند .
کودک کمرو در خانواده کمرو

کمروئی کودک در خانهای که پدر و مادر نیز کمرو هستند تقویت می‌شود . کمروئی ارشی نیست ، کودک باید این مساله را بداند در غیر اینصورت هیچگونه سعی و کوششی برای برطرف کردن کمروئی خود نمی‌کند زیرا می‌گوید چیزی که ارشی

باشد غیر قابل اصلاح است . ولی اگر احساس کند که کمروئی فقط یک عادت بد و ناراحت کننده است کمک بسیار موثری خواهد بود تا بتدریج بر این عادت ناخوشایند غلبه کند ، طبیعی است که اگر بزرگترها از حضور در اجتماع‌ها ، صحبت کردن‌ها ، و برخورد با دیگران بیم داشته باشند ، کودکان آنها نیز بهمین منوال تربیت خواهند شد . ناگفته نماند که گاه پدر و مادرهای کمرو بچه خود را پند می‌دهند که از پیروی از آنها خودداری نموده کارهایی را انجام دهند که به سبب کمروئی خود جرات انجام آنرا نداشته‌اند .

ترس از بیماری ، تصادفات و بازبهای خطرناک کودک را از خیلی کارها باز داشته او را از دیگران دور می‌سازد . متأسفانه بعضی از مادران عادت کرده‌اند که همواره برای مواظبت از طفل و پیشگیری از حوادث غیر منتظره ، مراقب کودک خود باشند و به مجردی که قدمی از آنها دور می‌شوند بنای داد و فریاد می‌گذارند . در نتیجه اینگونه کودکان سعی خواهند نمود بازبهای را که مادر اجازه می‌دهد انجام دهند .

متأسفانه این مادران متوجه نیستند که به این‌کار از رشد اجتماعی طفل جلوگیری میکنند . کودک پس از مدتی از بازی کردن دور از مادر تنها در اتاق ماندن یا خوابیدن تنها می‌ترسد و بهیچوجه حاضر نیست از مادر خود دور شود .

انجام هر کار ممکن است با انتقاد و تمسخر دیگران روبرو شود، از اقدام به هر عملی خود داری می‌کند. هر چه بیشتر به سرخ شدن و خجالت کودکی بختیم در تشدید کمروئی او کمک کرده ایم.

چگونه کودک کمرو را درمان کنیم

هرگز نباید در حضور کودک کمرو این عیب او را به اصطلاح به رخ کشید زیرا حتی اگر با سعی و کوشش حرفی بزند یا کمتر سرخ شود در باطن رنج می‌برد.

علائم کمروئی (سرخ شدن، دستپاچی - مرطوب شدن دستها - شکستن تن صدا - معصومیت در چشمان و اختلال مثانه) اثراتی است از اغتشاشات داخلی طفل که اگر کودک اعتماد به نفس پیدا کند، خود بخود از بین می‌رود.

برای این کار سه راه پیشنهاد میشود:

۱- به کودک جرات و اعتماد بدهید:

برای این منظور تنها الفاظ و جملات خوشایند کافی نیست، بلکه باید کم کم اعتماد کودک را نسبت به امکاناتش تقویت کرد. اگر در انجام کاری موفق نمی‌شود باید به کمک او شتافت و راه جدید و موفقیت آمیزی را به او پیشنهاد کرد. بعضی اوقات کودک تمایل به انجام کاری دارد که از ترس سرزنش پدر و مادر و یا شکست

جالب اینجاست که با این وضع، بعضی از مادران از اینکه کودک دقیقه‌ای آنها را رها نمی‌کند ناراحتند و گله دارند.

به اینگونه مادران توصیه می‌شود که به فرزندان خود بیاموزند که در هر کاری بویژه در بازیها، خود مواظب خویش باشند و با اصطلاح احتیاط کنند. نه آنکه بطور کلی بازی را فراموش نمایند.

روش اولیاء هم سبب کمروئی می‌شود

یکی از کارهای اشتباه اولیاء تشویق و تحسین بی‌جای آنان می‌باشد، کودکی که بیش از حد مورد تشویق پدر و مادر قرار گرفته چنین تصور می‌کند که همه باید با او چنین رفتاری داشته باشند ولی وقتی مدرسه می‌رود متوجه می‌شود که هیچکس چنین روشی نسبت به او ندارد ناراحت شده، در زنگ تفریح بدون اینکه با کسی صحبت یا بازی کند، به تنهایی پناه می‌برد.

کودک باید فکر کند که ممکن است همه از او خوششان نیاید و همه وظیفه ندارند که همانند پدر و مادرش او را تحسین و تشویق کنند.

کودکی که اعتماد به نفس ندارد همیشه برای سربازدن از کارها دلیلی می‌آورد. یکی از این دلایل انتقاد و تمسخر دیگران است. او اگر یکبار مورد تمسخر قرار گیرد باین دلیل که در

مجموعه

مادر گرامی :

آدمی حیوان نیست که مقداری علف در
آخورش بریزند و تیمارش کنند و هم‌روزه بکارش
وادارند انسان ماشین هم نیست که به اندازه
کافی سوخت در آن بریزند و کار معینی از او
انتظار داشته باشند .

آدم واقعی و حقیقی هرگز با پول و ثروت
و خوراک و پوشاک و برآوردن احتیاجات جسمی
اقتناع نمی‌شود بلکه بیش از هرچیز درصدد
ارضای خاطر روانی است . انسان تشنه محبت
است ، تشنه صداقت و صمیمیت است و این
احتیاج در نوجوان خیلی بیشتر می‌باشد همان‌طور
که خودتان ذکر کردید نوجوان احساس می‌کند که
بزرگ و بالغ شده و خودش را محتاج استقلال
می‌بیند و از هر چیزی که قدرت او را در قید و بند
در آورد متنفر است .

نقش شما در برخورد با عواطف و آرزوهای
نوجوانتان باید نقشی سازنده باشد به فرزند
خود در خور امکان محبت نمائید و میان
فرزندانتان تبعیض قائل نشوید و سختگیری
بیمورد ننمائید ناهنجاری‌های خانوادگی و
همچنین کم محبتی پدر و مادر جوان را عاصی
بار می‌آورد و او را براه نادرست میکشاند ، پدر
و مادر باید کودک را بعنوان عضو ارزنده خانوادگی
قبول کنند و از ناسازگاری مخصوصاً " در حضور

چگونه به استقلال فکری نوجوان کمک کنیم؟

از : ایرج شگرف نخعی

یکی از مادران در باره فرزندش نوشته :
با آنکه همه لوازم زندگی پسر ۱۴ ساله‌ام
را فراهم کردم نه از لحاظ خوراک و نه از جهت
پوشاک و لوازم زندگی از هیچ جهت ناراحتی
ندارد معذالک اصلاً " پابند زندگی خانوادگی
نیست خود را مستقل احساس می‌کند و حرف
هیچکس را به جز خودش قبول ندارد .

بقیه در صفحه ۴۱

مادر زمان کودکی مان متفاوت است ، بچه های امروز بهتر فکر می کنند و بیشتر از بچه های زمان ما اوضاع و احوال را درک می نمایند ، چقدر خوب امور را با یکدیگر مقایسه می کنند ، مطالب را خوب بحافظه شان می سپارند ، بگفته های پدر و مادر و معلم بموقع استناد می کنند ، خوب وبید و زشت و زیبا را تمیز می دهند حق و ناحق را می شناسند و این امری است کاملا طبیعی زیرا بچه های امروزی از بدو تولد بارادیو ، تلویزیون

ساعت حدود چهارونیم بعد از ظهر بود ، خنک پاییزی میوزید و از بهم خوردن شاخو ک درختان بیکدیگر آهنگ محزونی بگوش می- مید ، آهنگی که پایان فصل تابستان و آغاز زان و برگریزان و اندوه وماتم طبیعت راطنین- ناز بود ، برگهای خشک و زرد در میان هوا رن پروانگان بهاری در طیران بودند ، دانش- وزان سطح خیابان ها و کوچه ها را پر کرده و رکدام شتابزده بسوی منزل خود روان بودندو دست گرد و غباری را که از وزش باد سطح هر را پوشانده بود از روی صورت وچشمان خود زدودند . کودکان با روپوشهای آبی ، یقه های فید و کیف های سنگین عرض خیابان را طی کردند که خود را به پیاده روی مقابل برسانند . رکدام حالی و وضعی مخصوص خود داشتند ،

زبان معلم

بزرگ می شوند ، گوش آنها مطالب بیشتری می- شوند و چشم آنها صحنه های بسیاری را روی صفحه تلویزیون می بینند ، بدیهی است شنیدن زیادتر و دیدن بیشتر موجب می گردد که آنچه را کودک در گذشته ظرف ده سال می آموخت امروز لاقظ ظرف ۳ یا ۴ سال بیاموزد مضافا باینکه تظاهراتی که بمناسبت انقلاب ظرف یک سال اخیر بوقوع پیوست بیش از هر مکتب وکلاس بآنها آموزش داد ، آنها را شجاع ، با شهامت و

وبدو ، سه سه باهم صحبت می کردند ، حرف کدیگر را قطع می کردند که حرف خود را بگویند ، مشاهده این منظره لذت بخش ، آدمی را بعالم ودکی و خردسالی رهنمون می شود وخطره های مان کودکی را برای او زنده می کند . ناخودآگاه چهها را دنبال می کردم ، کار خود را بکلی از اد برده بودم ، خوشم می آمد که آنها را تعقیب نم ، بسختان آنها گوش فرا دهم ، با طرز تفکر نها آشنا شوم ، با خود می اندیشیدم که چه اندازه طرز تفکر اینها در این زمان با طرز تفکر



منطقی و بی پروا کرد ، تا آنجا که کودک سال اول دبستان هم می گوید حقم را می خواهم . . . حقم را . . خیلی حرف است که بچه در این سن وسال تشخیص دهد که حقش کدام است خلاصه زیاد حاشیه نروم بچه ها را دنبال کردم در میان آنها که از عرض خیابان می گذشتند قیافه نمکین اما پراندوه دخترکی مرا متوجه خود ساخت ، دخترک زیبا بود ، موهای مشکی صاف و لغزنده با تلی که بسرش زده بود از روی پیشانی بلندش بکنار

رفته بود ، گونه هائی برجسته که با یک پوزخند چال زیبایی در آن پیدا می شد چشمانی درشت و زیبا با مژه هائی مشکی و بلند صورت کشیده پوست چون برگ گل او به قیافه معصوم و بیگناهِش زیبایی ملکوتی داده بود ، چون فرشتگان سبک بال خود را باین سوی خیابان رسانید ، روی صورت چون برگ گل او شیاری از اشک دیسده

بی شد چشمان قشنگ و نافذش چون لاله سرخ
نده بود ، از آهنگ صدایش معلوم بود که بعض
گلویش را می فشارد ، با پشت دستهای مرمینش
شک را از چشمان پاک می کرد ، دوستان هم -
شاگردیش می گفتند .

آره حق با تو است ، تو راست میگی ، خانم
معلم این حرفها چی بود گفت . . . ؟ تو برو با ما منت
بگو که فردا بیاد مدرسه حسابشو برسه

این طرز گفتگوی آنها مرا حریص کرد که
ایشان را دنبال کنم بدون اینکه آنها بفهمند ،
دنبالشان کردم همگام با آنها پیش می رفتم اما
نتوانستم اشکهای این دخترک قشنگ را که به
پهنای صورتش می ریخت تحمل کنم رفتم جلو
گفتم دخترم چی شده؟ چرا گریه میکنی . . . ؟
دخترک با نگاهی حاکی از خشم گفت :

چرا گریه می کنم . . . ؟ مگه تو ما مانم هستی
که می پرسی چرا گریه می کنی ؟ ما مانم گفته تو
کوچه یا هیچکس حرف نزن ، آنگاه دست هم -
شاگردیهایش را گرفت و گفت بچه ها بدویم بنظم
او بچه دزد باشه دست همدیگر را ول نکنیم ، اگه
خواست دست مارو بگیره فوری داد بزنیم آی
بچه دزد برای اینکه به روز یکی از همین بچه
دزدها آمده بود دم خونه عمه ام می خواست
دختر عمه ام رو ببره که اون فریاد کشید بچه
دزد . . . بچه دزد . . ما مانش فوری آمد به

کمکش . . .

خوشم آمد از فکر و هوش و قدرت دور -
اندیشی این دخترک اما منم از رو نرفتم و این
گروه کوچک را سایه وار دنبال می کردم و آنها هم
با شتاب می رفتند همین که خانم جوانی را که از
رو برو می آمد دیدند قدرت بیشتری پیدا کردند
و بسوی او دویدند شروع کردند با او بواش بواش
صحبت کردن بعد برگشتند نگاهی به پشت
افکندند و مرا با دست نشان دادند ، خانم
جوان خندید دست دخترک را گرفت گفت نه
عزیزم این از قیافه اش پیدا است که بچه دزد نیست
می خواسته تو رو آروم کنه بگوبه بینم چرا چشمانت
سرخ شده و چرا گریه کردی ؟ بچه ها شروع کردند
همگی با هم به صحبت کردن این یکی می گفت
خانم بزار این من بگم . . . ، دومی میگفت بزار این
من بگم . . خانم جوان که معلوم شد ما مان همین
دخترک زیبا اما افسرده است گفت :

نه بچه ها . . . بزار این خودش بگه به بینم
چی شده . . . این که دیشب مشقا شو نوشته بود . . .
دیگته اشم که نوشت . . . پس چرا دیگه گریه
کرده . . . دختری که همه کاراشو کرده ، تکلیف
شیشو نوشته خانم معلم باید بهش آفرین بگه و
اون خوشحال باشه نباید گریه کنه .

.. من خوشحال شدم که حالا بهتر میتونم
این دختر را دنبال کنم و علت ناراحتی او را

بچه‌ها هم باهم گفتند نه خانم .. این خانم معلمی که ما داریم اصلا چیزی بلد نیست ... فقط بلده داد بزنه .. حرف بد بزنه ...

دخترک گفت : ماما من مگه دیشب من که با داداشم دعوا کردم و باون گفتم احمق بیشعور خودت بمن نگفتی دهنت کثیف شد فوری باید دهنتو پاک بکنی و دیگه هیچوقت هم از این حرفها نزنی ...

خوب چرا گفتم ... حالا تو یک وجب بچه چرا داری از من بازپرسی می‌کنی بگو به بینم چی شده ...

— هیچی زنگو که زدند همه بچه‌ها شلوغ کردند و داشتند از کلاس بیرون می‌رفتند من گفتم خانم معلم ، خانم معلم به بینید بری ورق کتاب منو پاره کرد یک وقت خانم معلم گفت ...

برو گمشو ... خاک برسرت بکن .. احمق بیشعور ... پری‌ام گفت دیدی خانم معلم تورو دعوا کرد نه منو .. خوب شد .. خوب شد ... دلم خنک شد ... ماما من بگو چرا خانم معلم باید بمن بگه خاک برسرت ... چرا باید بگه برو گمشو ...

مادر که در تنگنا گیر کرده بود نه می‌خواست خانم معلم را جلوی بچه‌ها تحقیر بکنه ، نه می‌خواست حرفی را که شب پیش گفته بود نفسی

دخترم تو اشتباه می‌کنی کلاس شلوغ بوده حرف خانم معلم با حرف بچه‌ها قاطبی شده اینطور بگوش تو رسیده و اگر نه خانم معلم هرگز حرف بد نمیزنه ...

مادر با حسن نیت و عاقلانه کودک ناآرام و افسرده را دل‌داری داد و آرام کرد و سعی می‌کرد در غیاب خانم معلم بین او و دخترش صلح و صفا برقرار کند .

اما ... اما من که اینهمه راه بدنبال آنها آمده بودم که علت افسردگی این دخترک نازنین را بفهمم خودم ناراحت شدم ... چرا ... بفکر فرو رفتم همینطور که براه خود ادامه می‌دادم و با خود می‌اندیشیدم بیاد این حکایت سعدی افتادم که می‌گوید :

«معلم کتابی دیدم در دیار مغرب ترشروی ، تلخ گفتار ، بدخوی ، مردم آزار ، گداطیع ، ناپرهیزکار که عیش مسلمانان بدیدن او تبه‌گشتی و خواندن قرآنش دل مردم سیه کردی ، جمعی پسران پاکیزه و دختران دوشیزه بدست جفای او گرفتار ، نه زهره خنده و نه یارای گفتار ، که عارض سیمین یکی را طیانچه زدی و گه ساق بلورین دیگری شکنجه کردی ، القصه شنیدم که طرفی از خباثت نفس او معلوم کردند و بزدند و براندند و مکتب او را بمصلحتی دادند ، پارسای

سلیم ، نیک مرد حلیم که سخن جز بحکم ضرورت نگفتی و موجب آزار کس بر زبانش نرفتی، کودکان را هیبت استاد نخستین از سر رفت و معلم دومین را اخلاق ملکی دیدنده یک یک دیو شدند ، با اعتماد او ترک حلم علم کردند و اغلب اوقات ببازیچه فراهم نشستندی و لوح درست ناکرده در سرهم شکستندی .

استاد معلم چو بود بی آزار

خرسک بازند کودکان در بازار
بعد از دو هفته برآن مسجد گذر کردم
معلم اولین را دیدم که دل خوش کرده بودند و
بجای خویش آورده ، انصاف برنجیدم و لاحول
گفتم که او را معلم دیگر چرا کردند ، پیرمردی
ظریف و جهان‌دیده گفت : جور استاد به ز مهر
پدر . . .

بلی استاد و معلم باید خشونت و عظوفت
را باهم بیامیزند ، اگر با نگاه خشمگین می‌آزارند
با کلام شیرین استمالت کنند ، اگر با کلامی
زشت افسرده میسازند با نوازشی گرم خوشحال
کنند . . . این صحیح است که گهگاه برای بچه‌ها
تادیب لازم است و اگر بچه‌ها را بخودشان
بگذارند دیگر هیچکس و هیچ چیز جلودارشان
نیست اما شعار معلم باید با یک نگاه راندن و با
یک نگاه خواندن باشد ، اگر معلم مادر یا پدر
روحانی است باید کودک از خشم او بدامن

پرورش پناه ببرد و زهر نگاه را با شهد خنده
بیامیزد فقط نگوید که بچه باید کتک بخورد و
ناسزا بشنود تا آدم شود او خود آدمی است
با تمام خصائصش ، معلم هم باید همه چیزش
آموزنده باشد . . . حتی بهنگام خشم باید
خشونتش خشونتی آموزنده باشد ، باید او حتی
از خشونت معلم پند گیرد نه از خشونت اوسفاکی
و جباری و قساوت قلب بیاموزد کودک برای معلم
ارزشی بسیار قائل است . خود شما هم در کودکی
و خردسالی معلم خود را مافوق بشر میدانستید
حوادث روزانه‌ای که خودتان داشتید فکر نمی-
کردید که معلم‌تان هم داشته باشد .

معلم برای کودک سمبل همه چیز است ،
هرچه از او سؤال کنید می‌گوید خانم معلم چنین
است . . . خانم معلم چنان است لباس پوشیدن
او ، راه رفتن او . . . جای نوشیدن او ، گفت و شنود
همه برای کودک نمونه است . . .

کودک معلمش را از همه کس بیشتر دوست
دارد بهمین دلیل است که از او توقع ندارد که
یک کلام ناموزون بشنود . . . اگر از کودک بپرسید
چه کسی را بیش از همه دوست داری بعد از پدر
و مادر می‌گوید معلم را

باین احساس لطیف کودکان . . . باین
صفای باطن طفلان باید احترام گذاشت باید
آنها را هدایت کرد . . .

روح کودک مثل آئینه صاف است و آنچه را که به بیند در خود منعکس می کند این آئینه صاف را باید پاکیزه نگاه داشت که غبار نادرستی ها و درستی ها آنرا کدر و تار نگرداند .

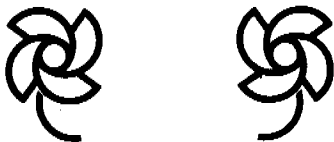
معلمی که حرف ناصواب از دهانش خارج می شود همچنان بیماری است که به بیماری صعب العلاج و واگیری مبتلا شده که میکروب را بدها و صدها انسان دیگر منتقل می کند ، معلم هم وقتی کلامی نازیبا می گوید دهها بلکه صدها بچه می شنوند ، یاد می گیرند ، بازگو می کنند

آیا هیچ توجه کرده اید که حتی لباس پوشیدن معلم برای کودک نمونه است و از آن عبرت می گیرد . . تمام حرکات و سکنات یک معلم برای دانش آموزان آموزنده است بدیهی این آموزش ممکنست صحیح و در راه درست باشد ممکنست که ناصواب و کج باشد

آن معلمی که بکودک می گوید خاک بر سرت برو گمشو احمق بی شعور . . . و امثال آن باو آموزش داده اما آموزش غلط . . این معلم شان کودک را پائین نیاورده بلکه با ادای این کلمات شان خود را تنزل داده درست بمثل طبیبی که داروی عوضی به بیمار تجویز کند و بجای معالجه و مداوا او را بدیار عدم بفرستد

معلمی که آموزش می دهد وعهده دار تعلیم

و تربیت کودکان می شود خود باید هر روز درسی تازه بگیرد و آموزش نو و هر روز خود را با زمان تطبیق دهد . . معلم خوب آنچنان معلمی است که از تمام عوامل برای بالا بردن سطح معلومات عمومی و دانش خود استفاده کند باید از طبیعت و از اجتماع آموزش بگیرد . . . چرا راه دور برویم باید از سخنان بزرگان ، دانشمندان ، رهبران و تجربه دیدگان پند و عبرت بگیرد . . . باید به بیند راز پیروزی آنها در چیست وقتی رهبر ما امام خمینی بهنگام رویارویی با آحاد و افراد این مملکت می گوید من از شما خواهش می کنم بآنها می آموزد که چگونه با یکدیگر سخن بگویند و بآنها میفهماند که خواهش کردن از شان و مقام او نمیگاهد بلکه بر شان و مقام مخاطبین او می افزاید ، در اندیشه گفتگوی این مادر و دختر سوار تاکسی شدم شنیدم که راننده تاکسی می گفت فرزندم سرکلاس بلند شد سؤال کرده معلم او گفته کره خر بنشین ! از این طرز رفتار معلم ها واقعا متأسف شدم . یک استاد هر قدر عالم باشد اگر بد زبان باشد همه از دور او می گریزند پس با زبانی سخن گوئید که مجذوب شما گردند نه بیزار از شما . . .



روانشناسی کودک



بقیه از صفحه ۱۳

۳- هنگامی کودکان می‌توانند بین رنگ‌هایی که همزمان به آنها نشان داده می‌شود تفاوتی قائل شوند که مراکز حساس موجود در مغز جهت ادراک رنگ‌ها رشد تکامل یافته باشند.

۴- قدرت تشخیص رنگ در کودک سبب ایجاد سهولت و آمادگی در تلفظ نام آن رنگ‌ها می‌شود.

عامل چهارم که ذکر آن گذشت در حقیقت یکی از علل واقعی مشکلات ما در حین آزمایش

می‌باشد. زیرا می‌بینیم که کودک مفهوم بسیاری از کلمات را متوجه می‌شود و بین کلمات تمایز قائل می‌گردد در حالی که از به زبان آوردن آنها عاجز است. این خود نماینده دومین مشکل است که در اجرای آزمایش با آن روبرو هستیم. در روش دیگری که به وسیله پرابروبینه مورد استفاده قرار گرفت مشکلات قبلی تکرار نشد. در این روش آزمایش‌کننده موقعیت‌های متنوعی را با استفاده از نام رنگ‌ها ترتیب داده بطوری که کودک می‌بایست رنگ‌ها را با موقعیت‌های موجود تطبیق دهد. روش اخیر نتایجی متفاوت از روش قبلی در برداشت به عنوان مثال کودک مورد آزمایش پرابر رنگ زرد را بهتر از سایر رنگ‌ها می‌توانست تشخیص دهد. در ضمن این امکان وجود دارد که کودک رنگ را قبل از این که توانائی برقراری ارتباط‌های ذهنی را پیدا کند تشخیص دهد. هم‌چنین این امکان وجود دارد که کودک در تشخیص رنگ‌ها دچار یک‌نوع سرگردانی و تداخل آنها شود که این مورد در آزمایش‌های بینه دیده شده است و او نیز کوشش می‌کرد که عامل‌های مسبب اشتباه را تا آنجا که امکان دارد از بین ببرد. پس این خود نیز مشکلی است مزید بر سایر مشکلات.

اکنون که وظائف بزرگ خانواده و مدرسه را در یافتیم و روشن شد که ساخت شخصیت کودک از یکطرف بستگی به روابط متقابل پدر

چگونه به استقلال ...

بقیه از صفحه ۳۳

وی بپرهیزند و در حدودی که به آسایش دیگران و سعادت او لطمه وارد نشود به وی آزادی دهند. تنها بفرگ سیر کردن شکم و پوشاندن تن او نباشند بلکه در تعیین مسیر صحیح زندگی وی را یاری دهند و راهنما باشند. بوجد آوردن محیط خانوادگی گرم و مطبوع و رفتار پدر و مادر مهمترین الگویی است برای جوان. با صداقت بیشتر در رفتار و گفتار آنان به جوانان کمک کنید که نیروی خلاقه خود را در مسائل اجتماعی بکار اندازد. به او یاد بدهید که چطور با دیگران مهربان باشد. به او بیاموزید که چگونه در برخورد با اشخاصی که مثل او فکر نمی کنند صبور و بردبار باشد. به او تعلیم دهید بدون دشمنی و خصومت نیز می توان از حق خود دفاع کرد. باید پدران و مادران در باره فرزند برنامه آموزنده ای تنظیم کنند بطوریکه بتوانند با هم آهنگی کامل و با استفاده از کلیه وسائل و تسهیلات و امکانات در راه پرورش کودکان و نوجوانان بکوشند.

جوانان نیز از معاشرت با افراد غیر صالح احتراز نمایند و به نصایح و اندرزهای سودمند پدر و مادر و سایر افراد دلسوز خود گوش فرا دارند و از فرصت ها و لحظات پر ارزش عمر خود بهره برداری نمایند تا بسعادت و نیکبختی برسند.

و مادر با یکدیگر و رفتار آنان با کودکان نشان و از طرف دیگر روابط کودک با محیط مدرسه و معلم دارد باید مسئولیت هریک از سازمانها را برای اینکه مادران و معلمان را در این راه هدایت کنند تا با اصول کلی روانشناسی کودک آشنا شوند، تعیین نمائیم. مگر نه اینست که قبلاً " بحث کردیم که شکست کار روانشناسان برای کمک به کودکان بصورت فردی به علت کمبود روانشناسان است و مگر نه این بود که بیان کردیم مادران خوب می توانند بهترین مربی برای کودکان باشند، پس در اینجا وظیفه موسساتی مانند انجمن های حمایت کودکان مطرح می شود. در قسمت کلینک این انجمن ها کودک عقب افتاده مورد معاینه قرار می گیرد و در بخش روانشناسی هر کودک از نظر هوشی و شخصیت بوسیله چند تست مورد آزمایش قرار می گیرد سپس تشخیص های کلینکی دیگر صورت گرفته و پرسشنامه روانشناسی که حاوی ۲۳ صفحه اطلاعات دقیق از وضع زندگی کودک قبل از تولد و بعد از آن می باشد از نظر روانشناسی پر شده که این مجموعه اطلاعات کافی از شخصیت و مشکلات کودک بدست میدهد، روانشناسان انجمن با مصاحبه ای که با پدران و مادران می نمایند پرده از علل مشکلات خانوادگی برمی دارند و ناراحتی های عاطفی کودکان را پدید آورنده درمان آن می پردازند

تربیت نوجوان در مکتب اسلام

یک نوع کامیابی کاذب بر او مستولی می‌گردد و دیگر در تحقق بخشیدن به واقعیات زندگی از خود فعالیت چندانی نشان نمی‌دهد و خلاصه آن که نوجوان بیشتر اوقات خود را با خیالبافی و رسیدن به آمال و آرزوهای طلائی سرگرم می‌سازد و کمتر به تحقق بخشیدن به نیازهای واقعی زندگی توجه و علاقه نشان می‌دهد و در جهان خیال غوطه‌ور می‌گردد تا تمایلات خود را از این راه ارضاء کند و در این صورت نمی‌تواند خود را با واقعیات زندگی مواجه سازد.

بخش دوم

بهداشت روانی برای نوجوان:

در بخش گذشته یادآور شدیم که مشکلات روانی نوجوان اساساً زائیده عدم توانائی وی بر هم‌آهنگ ساختن خویشتن با محیطی است که در آن زیست می‌نماید، لذا ضرورت ایجاب می‌کند که مربی به جنبه روانشناسی هم‌آهنگی در چارچوب بهداشت روانی آگاهی ووقوف کامل داشته باشد. و در تعریف بهداشت روانی گویند: بهداشت روانی عبارت است از آگاهی به سازش

و هم‌آهنگی روانی که منظور از آن دریافت شخصیت ذاتی و نگاهداشت آن و از سوی دیگر خودیابی و مورد پذیرش دیگران نیز قرارگرفتن است تا آنجا که زمینه را برای احساس به نیک - بختی و امنیت عاطفی وی فراهم می‌سازد. مفهوم بهداشت روانی - همانگونه که از این تعریف مستفاد می‌گردد - بستگی دارد به میزان توانائی فرد بر توافق با خویشتن و هم‌آهنگی با اجتماعی که در آن زندگی می‌کند و این حالت موجب می‌گردد که شخص از یک زندگانی دورازدغدغه خاطر و آشفتگی همراه باشکفتگی و ثبات برخوردار شود بدین معنی که شخص به پذیرفتن خویشتن تن در دهد و باید هم مورد پذیرش دیگران واقع شود و از او رفتاری سر نزد که نشانگر عدم سازش و توافق با محیط خود باشد و نیز رفتارش باید در نظر عرف جامعه طبیعی و عادی باشد که حکایت از وقار و رشد فکری و عاطفی او نماید و در همه احوال و در شرائط مختلف زندگی اجتماعی و اثر پذیری از آنها در سلوک و رفتار خود تغییری ندهد. کسی که دارای چنین خصیصه و خصلتی باشد از نظر بهداشت روانی شخصی معتدل و به اصطلاح نرمال شناخته می‌شود زیرا او چنین تشخص مزیتی دارد که می‌تواند بر عواملی که به شکست و ناامیدی می‌انجامد مسلط و چیره شود و حتی این چنین شخصی می‌تواند

بر شکست موقت نیز فائق آید بدون آن که به جریان این ناتوانی و عدم رشد تن در دهدوبه اصطلاح اظهار عجز کند بلکه با مشکلات زندگی روزمره دلیرانه دست و پنجه نرم می‌کند و از بصیرت و درایت و امکانات معنوی خود برای تحکم بخشیدن به شخصیت خویش کمک می‌گیرد و از ناکامی و شکست نمی‌هراسد و آن را خرد و ناچیز می‌شمارد، و با پایداری و شکیبائی از ناملايمات زندگی بیمی به خود راه نمی‌دهد. اینگونه اشخاص بی‌شک افرادی معتدل‌اند زیرا به قدر کافی از بهداشت روانی برخوردارند چه می‌توانند از یک سو سلامت نفس خود راوازسوی دیگر توافق و هم‌آهنگی با دیگران را در محیط خانوادہ یا مدرسه و همچنین در محیط کار و روابط اجتماعی حفظ کنند.

مفهوم سازش و هم‌آهنگی:

توافق و سازش در روانشناسی همان فعالیت پویای مستمری است که انسان به وسیله آن به تغییر روش و رفتار خود می‌پردازد تا رابطه خود را با محیط هم‌آهنگ‌تر سازد. و منظور از محیط کلیه تأثیرات و امکانات و عواملی است که بر یک فرد احاطه دارد و می‌تواند در کوشش وی برای بدست آوردن استقرار و آرامش روانی در زندگی مؤثر واقع شود، و این محیط دارای سه چهره است:

۱- محیط طبیعی.

۲- محیط اجتماعی.

۳- خود شخص.

محیط طبیعی عبارت است از جهان خارج و آنچه از مسائل زندگی و طبیعی که به فرد ارتباط پیدا می‌کند از قبیل پوشاک، مسکن و غذا و دیگر نیازمندی‌های فرد در زندگی شخصی. اما محیط اجتماعی و فرهنگی عبارت است از جامعه‌ای که در آن انسان با آداب و رسوم و مقرراتی که روابط افراد را با یکدیگر نظم می‌بخشد زندگی کند.

اما چهره سوم محیط همان خود شخص است که باید بتواند رفتار با خویشان را بداند و رعایت کند؛ چگونه آن را رهبری کند و بر آن چیره شود و خواهش‌ها و نیازهایش را کنترل و مهار کند در صورتی که این خواهش‌ها و نیازها دور از منطق و نامعقول باشد.

ابعاد سازش و توافق:

سازش و توافق دو بعد دارد: یکی بعد شخصی و آن دیگر بعد اجتماعی که ذیلاً به شرح و تفصیل آن دو می‌پردازیم:

۱- سازگاری شخصی:

آنست که انسان از نفس خویش خشنود باشد و از آن روی برنتابد و بی‌بازی نجوید و بر آن خشم نگیرد و بدان اعتماد نورزد بدانگونه که روانش از هر گونه بحران و کشمکش و غوغا و افسردگی و تضاد و ماتم گرفتن به دور و مصون باشد، و از آثار و عوامل مهم وجودی این بعد آنست که انگیزه‌ها و نیازهای مختلف فرد را که

در آن واحد مورد قبول خودش و دیگر افراد جامعه می‌باشد اشباع نماید، یا حداقل بصورتی باشد که به دیگران زبان نرساند و با موازین و معیارهای اجتماعی مغایرت نداشته باشد، و چون واژه انگیزه را به کار بردیم شایسته است که وجدان را (ضمیر) فراموش نکنیم و آن همان قدرت و نیروئی است درونی که در آن واحد بر ما نظارت دارد و ما را توجیه و ارشاد می‌نماید و مورد انتقاد و مؤاخذه نیز قرار می‌دهد.

شخصی که نتواند روح سازش و توافق را در خود بیافریند فردی است که با خویشتن در جنگ و ستیز است و این نبرد و درگیری با نفس خویشتن نبردی است فرسایشی مقدار زیادی از نیروی او را که باید در مواجهه با مشکلات و وظائف زندگی به کار رود از بین می‌برد لذا مشاهده می‌شود که این قبیل اشخاص افرادی کم تلاش‌اند که به خستگی زودرس دچار می‌گردند و از پایداری و تولید و کوشش و فعالیت باز می‌مانند بدین ترتیب کشمکش‌های و درگیری‌های درونی قوای شخص را فرسوده و مختل می‌گرداند چنان که چنین فردی در برابر شدائد و گرفتاری‌ها در مانده می‌شود و از خود مقاومت و ایستادگی نشان نمی‌دهد و چون به مشکلی برخورد کند توازن فکری خود را از دست داده دچار اختلال و آشفتگی حواس و اضطراب می‌گردد.

۲- سازش و هم‌آهنگی اجتماعی:

آنست که شخص بتواند روابط اجتماعی

خود را بگونه صحیح و رضایتبخش با سایرین برقرار نماید به طوری که این روابط دور از برخورد تند و شکوه‌انگیزه و خشونت باشد و بدون آن که در شخص احساس تسلط جوئی بر اطرافیان و کسانیکه با او معاشرت دارند به وجود آید یا بیش از حد از نزدیکان و دوستان و معاشرین خود انتظار ستایش و تمجید داشته باشد یا سعی کند که محبت و دلسوزی و عواطف ایشان را به خود جلب کند یا در صدد بهره‌گیری و استفاده مادی از آنان برآید و آن کس که بتواند خود را با محیط هم‌آهنگ سازد در تسلط بر نفس خویش به هنگام مواجهه با انفعالات روانی از قدرت بیشتری برخوردار می‌باشد لذا بیهوده و به‌اندک چیزی خشمگین نمی‌شود و به اعمال کودکانه و قعی نمی‌گذارد و از نشان دادن احساسات بچه‌گانه خودداری می‌نماید و بدین ترتیب رفتارش با سایرین عاقلانه است و در سلوک و رفتار اجتماعی تحت تاثیر تصورات و اوهام خود قرار نمی‌گیرد از این جهت است که انسان سازگار و هم‌آهنگ با جامعه را از نظر انفعالات روانی فردی تکامل یافته می‌دانند.

عوامل اساسی در بوجود آوردن هم‌آهنگی:

مهمترین عواملی که در تحقق بخشیدن به توافق و هم‌آهنگی شخصی و اجتماعی افراد موثر است عبارتند از:

الف - برخورداری از نیازهای ضروری و شخصی

(۱):

هرگاه فردی از نظر احتیاجات زندگی خواه

جسمانی یا روانی اشباع و تأمین نگردد یک نوع بحران و اضطراب در او بوجود می‌آید که وی را به تأمین این کمبود وادار می‌نماید و هر چند مدت محرومیت فرد به درازا کشد حالت بحرانی نیز شدیدتر می‌گردد و چنانچه فرد نتواند این احتیاجات را برآورده کند پایان امر ناکامی و شکست خواهد بود و چنانچه شرائط و اوضاع محیط و جامعه به فرد اجازه تأمین این نیازها را ندهد و موانع سختی در سر راه او قرار گیرد چنین فردی می‌کوشد به هر وسیله که ممکن است نیازهای خود را تأمین کند و چه بسا ممکن است که این وسیله غیر عادی و مورد تأیید جامعه نباشد و اینجا است که فرد به انحراف کشانده می‌شود یا بدین ترتیب روح هم‌آهنگی دچار اختلال می‌گردد. مثلاً "انسان گرسنه گاهی در اثر اوضاع سخت و نامساعد زندگی برای تهیه معاش دست به سرقت می‌زند و انسانی که از احترام جامعه در حد طبیعی برخوردار نمی‌گردد به دشمنی و ستیزگی و مخالفت برمی‌خیزد و جوانی که در خانواده خود مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد به سبب از دست دادن روح الفت و وابستگی ممکن است به افسردگی و فرو رفتن در لاک خود مبتلا شود. بنابراین دزدی در آن شرائط بخصوص و همچنین سرپیچی و دشمنی و در لاک خود فرو رفتن به سبب وجود توافق و هم‌آهنگی میان فرد و محیط رفتار و سلوکی رادر وی بوجود می‌آورد که همه آنها زائیده محرومیت از نیازهای اولیه در شرائط عادی و طبیعی است.

اساس پیدایش روح توافق و هم‌آهنگی منوط به دو امر است:

۱- شخص باید بتواند زندگی خود را بطور صحیح و موفقیت‌آمیز اداره کند و از همه احتیاجات خود بهره‌مند گردد.

۲- شخص باید احتیاجات ضروری خود را طوری تأمین کند به احتیاجات مشروع دیگران لطمه وارد نسازد، مثلاً "آن شخصی که از فرط گرسنگی و محرومیت از دیگر احتیاجات زندگی به مال دیگران دستبرد می‌زند بی‌شک نیاز خود را تأمین کرده است ولی از راه زیان رساندن به دیگران یعنی سرقت و دزدی که با روح مسئولیت اجتماعی سازگار و هم‌آهنگ نمی‌باشد.

ب- انسان واجد تخصص و مهارتی باشد که او را در تأمین احتیاجات زندگی یاری دهد؛ بی‌شک چنین تخصص و مهارتی باید در دوران نخستین زندگی تحقق یابد تا وسیله تأمین احتیاجات فرد گردد و در حقیقت هم-آهنگی و توافق محصول همان تجاربی است که شخص در زندگی خویش بدست می‌آورد. که در جهت و کیفیت اشباع و تأمین احتیاجات وی تأثیر مستقیم دارد و از همین زاویه شخص روابط خود را با دیگران در زمینه زندگی اجتماعی برقرار می‌نماید. بر این اساس بدون شک پنج سال اول کودکی در جهت تکوین شخصیت عامل بسیار مهم بشمار می‌آید و از اهمیت فوق‌العاده‌ای در این پنج سال اول همانگونه که (فروید) تصریح می‌کند نخستین معالم و مظاهر شخصیت طفل

تکوین می‌پذیرد و نهادهای هم‌آهنگی و عدم هم‌آهنگی در وجودش ریشه می‌دواند و دانشمندان روانکاوانه این سال‌های نخستین از زندگی فرد را به گلخانه تشبیه می‌کنند که فرد چون گل در محیطی مساعد در دامن لطف و محبت و عاطفه سرشار باغبان زندگی (پدر و مادر) پرورش پیدا می‌کند و شاداب و شکوفا می‌گردد و این شرایط مساعد در پرورش روحیه سالم اجتماعی کودک زمینه رشد شخصیت وی را فراهم می‌کند و در نتیجه می‌تواند از این گلزار (خانواده) به مرغزار بزرگتری انتقال یابد (جامعه) و انتقال هنگامی صورت می‌گیرد که فرد از کلیه مهارت‌های لازم زندگی برخوردار است و او را برای ایفای نقش سازنده در جامعه کمک و یاری می‌نماید و بالاخره فردی خواهد بود از افراد جامعه و عضوی از اعضای آن فردی و عضوی هم‌آهنگ با سایر افراد و اعضا. حقیقت آنست که هر فردی از افراد بشر در میانسالی و کهن سالی خود بی‌قائمی از حالات دوران کودکی دارد که در اعماق وجود وی ریشه دوانیده است که بی‌شک در نموده‌ها و مظاهر شخصیت کنونی وی مؤثر می‌باشد از اینجا است که می‌توان به اهمیت رابطه میان روح هم‌آهنگی و تکوین شخصیت فرد در دوران کودکی کاملاً پی برد.

ج - انسان باید خویشتن را بشناسد ۲:

خویشتن‌شناسی یگانه‌عامل تکامل شخصیت انسان است که می‌تواند خود را از نظر تفکر و

نیروی اراده مورد ارزشیابی قرار دهد تا بتواند بر اساس این شناسائی تمایل خود را نسبت به انجام کاری ابراز دارد و یا نسبت به انجام عدم تمایل نشان دهد و چنانچه به امکانات و مقدرات مادی و معنوی خود واقف نباشد ممکن است درصدد انجام کاری برآید و به خواسته خود تحقق بخشد ولی در پایان با شکست روبرو شود و بالمآل نتواند به خواسته خود جامعه عمل ببوشاند و این ناکامی و عدم امکان ارضای نفس خویش یکی از عوامل اختلال روح هم‌آهنگی است.

د - انسان باید خویشتن را پذیرا باشد:

به خود اندیشیدن یکی از عوامل مهمی است که در سلوک و رفتار انسان مؤثر می‌باشد چنانچه این برداشت از خویشتن نیکو و مرضی و پسندیده باشد این چنین حالتی انسان را به کار و کوشش و هم‌آهنگی و سازش با افراد جامعه خود سوق می‌دهد و هم این حالت او را بر حسب میزان کاربرد قدرتش به سر حد پیروزی و موفقیت می‌رساند بدون آن که برای دست یافتن به این موفقیت به کارهای دست زند که از عهده انجام آنها برنیاید و به شکست و ناکامی منجر شود. اما شخصی که خویشتن را پذیرا نباشد و به‌گریز از خود روی آورد در زندگی با دشواری‌های کوبنده مواجه خواهد شد که او را درمانده و زبون و ناتوان می‌سازد، چنین شخصی روح تعادل و هم‌آهنگی را از دست داده و رفتار و سلوک

۲- خویشتن‌شناسی در اسلام از اهمیت خاصی برخوردار است و دستورات شارع مقدس اسلام پیروان خود را به معرفت نفس و خویشتن - شناسی تشویق و تحریض می‌نماید چه خویشتن - شناسی راه خداشناسی را که کلید نجات و رهایی جوامع بشری از پلیدی‌ها است هموار می‌نماید، حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید:

«من عرف نفسه فقد عرف ربه» .

★ ★ ★

اجتماعی وی دستخوش اختلال گردیده است که بالمآل خوی ستیزه‌جویی و یک‌دندگی و پرخاش به او دست خواهد داد تا بتواند از این راه انظار دیگران را به خود جلب کند و اذهان آنان را از آنچه درباره او فکر می‌کنند منصرف سازد.

۱- احتیاجات ضروری مانند خوراک و پوشاک و احتیاجات شخص مانند ابراز عشق و محبت و وابستگی و تملک و آزادی.

نقش پدر در سازندگی کودک

بقیه از صفحه ۲۳

موضوع می‌شویم که با پدران خود چه رابطه‌ای داشته‌ایم، چه چیزهایی از آنان فرا گرفته‌ایم و روابط ما با آنها در کجا نقص داشته است. من افراد زیادی را می‌شناسم که با پدران خود مناسبات بسیار کمی داشته‌اند ولی همین امر به آنان آموخته است که برقرار کردن ارتباط پسرانه با کودکانشان تا چه حد حائز اهمیت بوده است. این افراد در کودکی به خوبی یاد گرفته‌اند که باید برای کودکان احتمالی خود وقت زیادتری داشته باشند و به آنان بیشتر توجه نمایند.

هست که نحوه پدر بودن و رفتار با کودکان آینده خود را فرا می‌گیرد. دختر بچه هم از مشاهده رفتار پدرش می‌فهمد که معنی مرد بودن چیست و رفتار یک پدر چگونه است. و آنچه که دختر به استناد رفتار پدرش در باره مردان می‌آموزد به او کمک می‌کند که هویت خود را بعنوان یک زن بهتر به دست آورد، بخصوص اگر در باره رفتار پدر و مادرش با یکدیگر هم تجارب کافی اندوخته باشد.

با توجه به تجارب شخصی خود هر یک از ما بخوبی متوجه ایسن